

همنشین بهار

چنین بود بند ۲۰۹ ، در زندان اوین



در واکنش به دام و دانه ای که طالبان نفت و دلار ، برای مقاومت ایران پهن کرده اند ، و در پی زد و بند های آشکار و پنهان با آخوندهای عمامه دار و بی عمامه که از خون آزادیخواهان تشنه اند ، شماری از زندانیان از بند رسته میهنمان به افشاگری و دفاع از حقیقت برخاستند و به درستی روی مظلومیت و حقانیت مجاهدین انگشت گذاشتند ، با ایمان به اینکه **از درون شب تار ، می**

شکوفد گل صبح و این ظلمت شبانه جای خود را به صبح خواهد داد ، پیش از آنکه خاطراتی را از بند ۲۰۹ زندان اوین بازگو کنم ، به زندانیان شریفی که **یک سینه سخن دارند اما "خاطرات خانه زندگان" ! را در " زندان روزمرگی" ! حبس نموده و بر باد می دهند** سلام میرسانم و با کمال مهر و ادب میگویم خواهران و برادران مبارزه با فراموشی و وظیفه تاریخی ست ، هیچکس نمیداند کی و کجا خواهد افتاد ، امروز یا فردا من و تو نیز می افتیم و می میریم ، شاید از خاکمان گندمی بروید و در تنوری بسوزیم یا شبدری که بُزی در آن بچرد ، خواهش میکنم امروز و فردا نکنید و نوشتن خاطرات زندان را به آینده نسپارید ، **آینده اکنون است**

هنوز واقعیت های ناگفته بسیار است ، کوتاهی های من و شماست که واقعیت های زندان مسخ یا گم و گور میشود اگر نمیخواهید دوباره فرزندان مان به زندان و شکنجه گاه بروند قلم مقدس دیکته ناپذیر را بردارید ، شما را به خدا ، به آفتاب و مهتاب و ستاره سوگند - بنویسید بی اعتنا به این را بگو ، ولی آنرا نگو بنویسید بنویسید و **به خاطر فردای ایران زمین بدون سانسور و بدون مبالغه بنویسید**

یادمان ها از آن مردم است ، مردم پاکی که ما را در دامان پُر مهر خویش پرورانده اند ، مردم ما به

ویژه جوانان که از گذشته تقریباً چیزی نمیدانند به خاطرات زندانیان سیاسی که در رژیم های شاه و شیخ اسارت کشیدند ، نیاز دارند

به زبان نسل جدید که با فرهنگ و ادبیات نیروهای سیاسی چندان آشنا نیست ، تقریباً هیچ کتابی که فجایع زندان را بازگو کند نداریم و بخصوص حلقه مفقوده در کتابهای زندان خاطرات خانواده زندانیان است ، پدران و مادران پیر و درهم شکسته ای که از راههای دور به ملاقات فرزندان می آمدند و چشمان همیشه منتظرشان پر از اشک بود ، رنجیدگانی که حتی پس از حلق آویز شدن عزیزانشان حق پوشیدن لباس سیاه نداشتند **ونوادگان سندی بن شاهک و متوکل عباسی به آنها میگفتند " بروید جشن بگیرید ! چون لکه ننگی که در خانواده شما بود پاک کردیم "** پدران و مادرانی که هنوز که هنوز است اعدام فرزندانشان را باور نمیکنند و از این و آن سراغشان را میگیرند

دیروز مادر سنجر ، امروز پدر رضائی و فردا مادر کوشالی و مادر همدم و مادر الله قلی جهانگیری و . . . به خاک می افتند ! بی آنکه پای خاطرات زیبا و غمگین شان نشسته باشیم

میدانیم که تاریخ شفاهی مکتب جدیدی در تاریخ نگاری است که از حدود سه دهه پیش ظهور کرده است . تاریخ شفاهی ، ثبت و ضبط رویدادها و حوادث برای تاریخ نگاری به شیوه غیر مکتوب است علاوه بر این تاریخ شفاهی مقدمه ای برای تاریخ مکتوب هم هست ،

بسیاری از ما میتوانیم پای صحبت پدران و مادران بزرگوار و شریفی بنشینیم که یک سینه سخن دارند و خاطراتشان از آن همه مردم ایران است ، مادران دلیری چون ابراهیم پور ، فرشته ، باغبان ، صالحیان ، عالمه ، زاهد ، فرزانه سا ، ابوزر (مادر ابوزر ورداسبی) ، شجاعی ، امامی و . . . دهها پدر و مادر شریفی که در ایرانند و نباید نامشان را ببرم ، سرمایه های ملی ما هستند ، اما هیچکدام از ما نیرویم خاطرات شان را ضبط و ثبت کنیم

از خاطرات فرزندان مجاهدین و مبارزین ، از حماسه های خاموش ، گل های پرپر شده و از غربت و غمی که افشاگر ، تاجران و تاجرانی ست که **به اسم حکومت لائیک ! دست آخوندهای مستبد و دین فروش را می فشارند - چیزی نداریم**

مظلومیت اسیران و جنایت طناب به دستان تنها با کار و تلاش زندانیان سیاسی ، نمایشنامه نویسان ، آهنگسازان ، فیلم سازان ، شاعران ، نویسندگان و تمامی هنرمندان میهنمان است که زنده میماند

از فتوای ضدانسانی خمینی در سال شصت و هفت و هزاران گلی که پرپر شدند ، فرمان قتل که همه سران رژیم - اصلاح طلب ! و افساد طلب ! روی آن اجماع و اصرار داشتند و از شرف و پایداری نسل وفا و ایمان ، باید هنرمندان شریف میهنمان سمفونی و اپرا بیافرینند ، رمان بنویسند ، شعر بسرایند ، کاریکاتور ، کارتن و تابلوی نقاشی خلق کنند ، ترانه بخوانند . . . فیلم و مجسمه بسازند ، نمایشنامه ، بنویسند در صحنه تئاتر زنده نگهدارند

اطفاقی که اسیران را چشم بسته نزد نیری و اشراقی و پورمحمدی به میهمانی مرگ ! می آوردند تا از مینای عقیق ! زهر در کامشان ریزند و با پامنبری امثال داود رحمانی و مهر آئین ! و مجتبی حلوانی و سید مجید دادیار و داود لشگری و مرتضوی و رئیس و مبشری و . . . فرمان قتلشان را امضاکنند ، صحنه های شادی کنان و شیرینی خوران قاتلان طناب به دست که پس از دار کشیدن بهترین فرزندان ایران زمین سجده شکر ! بجا می آوردند و احساس رضایت خاطر میکردند ، **شوق بی حد و حساب**

امثال آخوند نیری به گل ! بله به گل آنهم پس از اعدام آنهمه گلهای رعنا ، بندهای غریب که پس از اعدام زندانیان بیگس و تنها شده بود ، بندهای پر از سکوت ! سکوتهای شلوغی که سر به ابتدال گفتن فرود نمیآوردند ، لحظات طاقت فرسای دلهره و انتظار خانواده زندانیان که هر روز هزار بار

میردند و زنده میشدند ، تپه پلاستیکی صدها دمپایی ! که از پای زندانیان پیش از اعدام در میآوردند و در انتهای کُریدور زندان تلمبار شده بود و با زبانی که تنها یک زندانی ، یک شاعر و هنرمند **میفهمد حرف میزد** ، چشم بندهای زندانیان اعدام شده که پاسداران طاهر و مطهر ! به آتش میکشیدند که میادا همه چیز را نجس سازد !و حتی فرعون پر از طناب ! طناب دار که قاتلان از این سو به آن سو میبردند . . . باید سینه به سینه نقل گردد ، باید از آثار به یاد ماندنی در موزه انقلاب باشد تا وقتی من و تو نیز به خاک افتاده و صد کفن پوسانیم ، فرزندان ما آنرا به یاد داشته باشند ، تا دیگر اینگونه جنایات روی نهد ، تا قدر آزادی را " تنها خدائی که باید به نیایشش برخاست . . . آن محبوب بی پایان مشترک که به تفرقه پایان میدهد و سرودها و دستها را یگانه میکند " بدانند

دردآور است که حدیث زندان و زندانی ، بخش عمده ای از تاریخ کشور ما را تشکیل می دهد ، اما ضمناً نشانگر این هم هست که جامعه ما مرداب نیست ، رود خروشان است که سکوت و سکون در آن راه ندارد و سنگ انداختن ها نمی تواند راهش را سد کند خواهران و برادران عزیز ، اگر باور داریم که

نشان دادن ریشه های رنج و خشونت و کین ، از تکرار خشونت و کین میکاهد و بر رنجها مرهم **مینهد** باید ریشه های رنج و خشونت و کین را جستجو نموده از برخوردهای سطحی و شعاری پرهیز کنیم بنویسید ، نمیدانم شما هم شنیده اید که **وقتی آمریکا قرارگاههای ارتش آزادیبخش را بمباران کرد علاوه بر اینکه شماری از بهترین فرزندان ایران زمین به خاک و خون غلطیدند ، مجموعه ای از دست نوشته ها و خاطرات گرانبهای زندانیان سیاسی نیز نابود ناپود شد ؟ یادمانهایی که همانند فرزندان آدمی عزیز بودند . . .** برای پایان دادن به رنجها و کینه ها بنویسید ، نسلهای آینده نیز به خاطرات شما نیازمندند ، برآستی اگر آثاری چون تاریخ بیداری ایرانیان و مشروطه کسروی نبود ، اگر نظائر حسین مکی و بیژن جزنی و علی معصومی و . . . نیز به وقایع نگاری صرف اکتفا نموده و امثال خسرو روزبه و شکرالله پاک نژاد و سعید محسن پته جنایتکاران را روی آب نمی ریختند ، نویسندگان مرتجع و وابسته - که " قلم " ی را که خداوند به آن سوگند خورده ، نجس کرده و می فروشند - شیخ فضل الله نوری و ناصرالملک را به جای صوراسرافیل و ستار نشانده ، کودتای بیست و هشت مرداد را قیام ملی ! انقلاب سفید " کندی خواسته " راپلکان مد رئیس! و خاتمی و گنجی را ، **مصدق ! و منتسکیو ! قالب می کردند**

چنین بود بند ۲۰۹ ، در زندان اوین

از در ورودی زندان اوین که وارد میشوید روبه سمت شمال که حرکت کنید پس از طی مسافتی نه چندان زیاد در سمت چپ به ساختمانهای به اصطلاح دادسرا میرسید. این ساختمانها در سالهای دهه شصت محل استقرار شعب بازجویی و شکنجه و باصطلاح دادیاری و دادسرا و امور اداری زندان اوین و دادستانی و بیدادگاه های انقلاب بود

پس از عبور از این ساختمانها در همان سمت چپ اولین ساختمانهایی که بر سر مسیر قرار میگيرد ساختمان بندهای دویست و نه - دویست و شانزده - بهداری و آشپزخانه است

نام گذاری این بندها آنگونه که بیان میشد مربوط به شماره تلفن داخلی آنها بود

بند دویست و نه در دو طبقه واقع شده بود و در سالهای دهه شصت تا قبل از تشکیل وزارت اطلاعات کاملاً در اختیار واحد اطلاعات سپاه پاسداران بود

در آن سالها رقابت شدیدی میان دادستانی انقلاب به ریاست لاجوردی و سپاه پاسداران وجود داشت و

در این میانه سپاه تنها توانسته بود کنترل بند بند دویست و نه را در زندان اوین به چنگ آورد . به دلیل همان رقابت شدید که بعضا به دسته بندی درونی نظام نیز مربوط میشد در اکثر موارد دو طرف در زندان نیز سعی میکردند عملیات یکدیگر را خنثی کنند. دادستانی سعی داشت هر چه بیشتر افراد بازداشتی توسط خود را مهم جلوه دهد و کار تبلیغی بیشتری بر روی میزان اهمیت افراد بازداشتی خود داشته باشد و سپاه نیز از سوی دیگر همین روش را دنبال میکرد. لیکن از آنجا که افراد پس از طی دوران قرنطینه و بازجویی و دادگاه برای طی دوران محکومیت در اختیار واحدهای داخلی بندهای زندان قرار میگرفتند لذا دادستانی قدرت اعمال نفوذ بیشتری داشت چرا که به این ترتیب زندانیان پس از طی مراحل پرونده و تکمیل آن و صدور احکام زندان برای طی دوران حبس در اختیار نیروهایی قرار میگرفتند که مستقیما از عوامل و پادوهای لاجوردی بودند و به این ترتیب

زندانی که توسط سپاه دستگیر شده بود و ظاهرا کار بازجویی وی تمام شده بود به محض انتقال به بندهای عمومی بلافاصله زیر ذره بین دادستانی قرار میگرفت و مجددا بازجویی و شکنجه وی آغاز میشد . . . از بحث اصلی دور نشویم

بند دویست و نه دارای ده راهرو بود. در هر یک از این راهروها هشت سلول انفرادی به طول حدود دو و نیم متر و عرض یک و نیم متر وجود داشت

در هر سلول انفرادی یک روشویی (دستشویی) استیل کوچک و یک توالت فرنگی استیل وجود داشت. سیستم گرمایشی سلولها شوفاز بود که در محفظه ای مخصوص درون دیوارهای سیمانی سلولها جاسازی شده و روکشی از توری فلزی دسترسی مستقیم به آن را ناممکن میساخت. درپچه ای شیشه ای هم امکان ورود هوا و نور را از سقف سلول به داخل ممکن میساخت. در هر سلول بسته به نوع فعالیت و وضعیت پرونده افراد استقرار و اسکان آنان ترتیب داده میشد. در برخی بندها سلولها مطلقا انفرادی بود و در برخی دیگر از دو نفر تا گاهی موارد حتی هشت الا ده نفر هم اسکان داده میشدند

بند ده دویست و نه اختصاص به توابین رده بالای گروه ها داشت که در سلولها باز بود و به شکل یک بند عمومی اداره میشد

افرادی نظیر هادی جمالی- علی قناعت پیشه - بهروز اکبری (احتمالاً) - مینو توحید - محمد مقدم معروف به محمد پیشه) در این بند اسکان داشتند. سر بازجوی اصلی دویست و نه فردی لاغر اندام) به نامهای مستعار صالح - مسعود- مسعود صالح و... بود

شدت وحشیگری و خباثت وی نزد زندانیانی که کار بازجویی آنها توسط وی انجام شده بود زبانزد بود

شیوه رفتار در دویست و نه برای زندانیان مقاوم چنان بود که تمام زندانیان وقتی با زندانی رسته از بند مزبور مواجه میشدند ناخودآگاه از اینکه گذارشان به دویست و نه نیفتاده است شادمانی میکردند. دیگر بازجویان بند دویست و نه که البته اسامی همه مستعار بود عبارت بود از امیر- میثم - یاسر- محمدرئوفی(رنوف- محمد) و چند تنی دیگر

شیوه رفتار در دویست و نه چنان بود که اگر فرد شناخته شده و با شناسایی بازداشت شده بود ابتدا فرد معرف با فرد بازداشت شده مواجهه داده میشد تا وی را ترغیب به ارائه و بیان اطلاعاتش کند ولی اگر فرد ناشناس بود یا تمایلی به معرفی خود و بیان اطلاعاتش نداشت شکنجه به سرعت در مورد وی اعمال میشد. شکنجه رایج و متداول نیز کابل در انواع سایزها بود. قیانی- آویزان کردن از سقف با دستها و پاهای بسته - توپ فوتبال و انفرا دیهای طویل المدت از جمله شکنجه های رایج و متداول در دویست و نه بود

تشنگی دادن ! (شخصاً نمونه اش را می شناسم) نیز (اگرچه معدود) برای آزار زندانیان ویژه ، اعمال شده است

البته شلاق به دستان می گفتند آنچه شما کفار و منافقین شکنجه می نامید ، تعزیر شرعی ست و ما از حاکم شرع مجوز شرعی اخذ میکنیم

گاهی هم با " تسویل " و توجیه و مینیاتوریزه کردن جنایات خویش ، به جلد " سلمان فارسی میرفتند و خود را هم بازی میدادند و ادا در می آوردند ! مثلاً مینو توحید را خود مسعود صالح وقتی از سقف با دستانی بسته به شکل پنکه سقفی آویزان کرده بوده و با ضربات کابل به وی میزد

ناگهان لحظه ای دست از زدن میکشد و خطاب به مینو توحید فریاد میزند : تو حامله که نیستی؟

مینو توحید در همان حال درد و زجر میگوید نمیدانم ولی فکر کنم باشم . که بناگاه مسعود صالح بر سر خود میزند و میگوید من اجازه این کار را نداشتم و اگر چنین تو سقط شده باشی من قتل نفس مرتکب شده ام و مستوجب مجازات هستم و سپس با حالتی گریان مینو توحید را از سقف پایین آورده و از اتاق شکنجه خارج میشود

مینو توحید که بعداً سر از بند ده درمیآورد ، گفته بود علت اصلی فروریختن و تواب شدنم همین حادثه در اتاق شکنجه بود که مرا تکان داد

بر خلاف روش مرسوم در دادستانی ، در بند دویست و نه - با مباحث فکری فرد بازداشتی زیاد کار نداشتند و در بازجوییها بیشتر به دنبال تکمیل پرونده و ارجاع آن به دادگاه بودند و چنانچه فرد از اهمیت بیشتری برخوردار بود برخورد فکری با وی به ساکنین بند توابعین (همان بند ده) واگذار میشد. شیوه برخورد با افراد نیز متفاوت بود. مثلاً خواهری بود که شناسایی شده بود و از بیان اطلاعاتش که ظاهراً چندان هم برایشان اهمیت نداشت خودداری میکرد. برای به حرف آوردن این خواهر طفل خردسالی را که قبل از بازداشت در خانه تیمی محل اقامتش برای عادی سازی با آن خواهراسکان داده شده بود با وی مواجهه میدادند و چنانچه فرد بازداشتی خود را معرفی نمیکرد یا هویتش را انکار میکرد از طفل میخواستند نام وی را اعلام کند. و سپس به دلیل انکار مجدد آن زن دلیر شکنجه را در مورد وی اعمال میکردند

همانند همه بندها و شکنجه گاه های اوین زندانیان در این هشتاد سلول انواع رفتارها از خود نشان دادند. معروف بود که سیروس لطیفی - از کادرهای بخش شهرستان مجاهدین- حدود یک یا دو ماه در انفرادی به سر برده و پس از این مدت چنان شخصیت منزلی پیدا کرده بوده که به در سلول میکوبیده و فریاد میکرده به خدا من پریدم مرا از انفرادی خارج کنید. همین طور علی اصغر فقیهی از اعضای مجاهدین که پس از اعمال شکنجه بر روی وی به همکاری روی آورده بود

و برعکس ایشان امیر خسروی کارمند هوادار مجاهدین که از اتومبیل وی اسلحه کشف شده بود و با طمانینه و آرامشی تمام این موضوع را برای زندانیان تعریف میکردو نهایتاً به همین دلیل بر تیرک اعدام بوسه زد یا ظاهر حقیقت طلب که از سلولهای اوین عبور کرد و در جریان قتل عام زندانیان در سال شصت و هفت جاودانه شد

مدت زمان اقامت در دویست و نه هم بستگی به وضعیت پرونده و هم رقابت های سپاه و دادستانی و ترس سپاه از نوع مواجهه دادستانی با بازداشتیهای تکمیل پرونده شده توسط سپاه داشت. مثلاً فردی بود که گفته میشد از وابستگان گروه فرقان است. تمامی روابط تشکیلاتی گروه فرقان از جمله به دلیل همکاری عناصری از ساواک که به خدمت رژیم جدید در آمده بودند و نیز نفوذ مرتجعینی که وابسته

به سازمان به اصطلاح " مجاهدین انقلاب اسلامی " بودند ، در سالهای پنجاه و نه و شصت لو رفته و تمامی افراد آن شناسایی شده بودند - لیکن این فرد از بیان اطلاعاتش با وجود تمامی فشارها خودداری کرده بود. و با وجود آنکه کاملاً شناخته شده بود از ارسال وی و پرونده اش به دادگاه خودداری میشد و در تمام این مدت نیز در انفرادی تنها به سر برده بود

روال عادی بند ۲۰۹ نیز از ساعت ۶ صبح با پخش چای و پنیر و نان لواش ماشینی توسط زندانبانان آغاز میشد. در تمام طول روز امکان اینکه فرد برای بازجویی احضار شود زیاد بود. پس از صرف چیره صبحگاهی امور مختلفی مثل راه پیمایی و ورزش در سلول- شعر خوانی- تلاش برای کسب خبر از سلولهای مجاور و گوش دادن به اسامی احضار شده برای بازجویی تا هنگام شب ادامه داشت. نام هائی که به آرامی هر چه تمامتر بیان میشد تا دیگران باخبر نشوند. روزهای جمعه نیز روز حمام و هواخوری بود که افراد مستقر در سلولها به نوبت از سلولی که در آن دوش نصب شده بود به عنوان حمام استفاده میکردند و هر نفر فقط پنج دقیقه فرصت حمام داشت و البته این حمام مکان مناسبی برای انتقال پیام به دیگر سلولها بود

در اوین ، و در کل زندانهای ایران در آن سالها بند ده دویست و نه جایگاه خاصی داشت. اژه ای رئیس اسبق سازمان بهزیستی در آن سالها از مشتریان دائمی همنشینی و مباحثه با زندانیان این بند بود - معروف بود که مقامات ریز و درشت نظام برای بازدید از این بند تمایل خاصی دارند. زمانی که هیئت اعزامی خمینی برای بررسی زندانها متشکل از سید هادی خامنه ای- سید محمود دعایی و جواد منصوری وارد اوین شده بودند گفته بودند این بند دویست و نه کجاست که اینقدر اسم در کرده است. دلیل آن ساده بود: افرادی در آنجا اقامت داشتند که با تمام وجود در خدمت نظام و دستگاه سرکوب و کشتار آن قرار گرفته بودند و شکنجه گران نظام خط برخورد اطلاعاتی و عملیاتی خویش را با ایشان هماهنگ میکردند

از سراسر ایران برخی از زندانیان مقاوم را به بند توابعین استراتژیک ! میبردند تا امثال روحانی در گوششان ورد ندامت بخوانند و توی دلشان را خالی کنند که ایستادگی بی فایده است ، شهید و الامقام مسعود قنبری کرمانی را که به همین منظور به تهران فرستاده بودند گفته بود بازجویان به شبهه پراکنی های امثال سیروس لطیفی بیشتر از شلاق و شکنجه امید بسته بودند

افرادی نظیر حسین روحانی- قاسم عابدینی- هادی جمالی- علی قناعت پیشه- محمد مقدم و ... که هر یک در تشکیلاتی که به آن وابسته بودند ضمن آشنایی با طیف وسیع و گسترده ای از نیروهای تشکیلات مسیر دستیابی به آنان را نیز به سادگی آموزش میدادند در بازجوییها شرکت میکردند و زمینه بریدن افراد و درهم ریختن فکری و انسانی آنان را فراهم میکردند

ساکنین این بند (بند ۱۰) پس از مدتی در سال شصت و یک با پیشنهاد خود و راهنمایی بازجویان مبادرت به انتشار نشریه ای به نام پیوند با انقلاب کردند. این نشریه در تعداد محدودتهیه و تکثیر میشد و در برخی سلولهای بند دویست و نه توسط بازجویان ارائه میگشت. مطالب این نشریه حاوی مقالات مختلفی بود که هم از منابع غیر زندانی (نظیر مباحث دروس اخلاق آخوندی به نام مجتبی تهرانی) و هم توسط توابعین بند ۱۰ دویست و نه نوشته میشد

افرادی چون کریم حق و دوستانش نیز که اکنون در سایت های آلوده ای چون " رژیم دیدبان " ! و نگاه نو و ... ساخاروف بازی در می آورند ، نام نشریه خود را که علیه مجاهدین سم پاشی میکند ، پیوند " ! گذاشتند ... بگذریم "

جالب آنجا بود که به دلیل همان رقابتهای و دید منفی که عوامل دادستانی و شخص لاجوردی به کارکرد

عوامل سپاه داشتند به بریدن و برگشت افراد این بند به دیده تردید نگاه میکردند و از همین رو ارائه این نشریه نیز در بندهای عمومی و بندهای تحت اداره دادستانی ممنوع بود! البته شلاق به دستان از جمله به دلیل دنانت ذاتی که به صغیر و کبیر و حتی به جاسوسان خودشان هم رحم نمیکند ، و نیز برای پرده پوشی و استتار جنایاتی که پادوهایشان مطلع بودند ، بعدها برخی از ساکنین این بند را هم نظیر محمد مقدم یا محمد پیشه از مسوولین مهم بخش دانش آموزی مجاهدین (علیرغم همکاری و) شرکت در بازجوییها و مصاحبه های تلویزیونی از دم تیغ گذراندند . اگر چه شخص وی در عملیات مسلحانه مستقیم حضور نداشت و بیشتر در نقش فرمانده واحدهای نظامی در فاز نظامی ایفای نقش کرده بود

نکته ای قبل توجه دیگر در مورد اداره این بند آن است که مسوولین سپاه از تحویل این افراد به بندهای عمومی که تحت اختیار دادستانی بود خودداری میکردند و این موضوع در حالی صورت میگرفت که تمام مراحل بازجویی این افراد به پایان رسیده بود. به یاد دارم که فردی این افراد را بعدا در بندهای عمومی اوین و قزلحصار و گوهر دشت دیده باشد . . . ادامه دارد

hamneshine_bahar@hotmail.com